

شهيد عبدالرسول سليمانى



ازتبايرى
سامانه جامع سرداران و شهيدان استان بوشهر

نام پدر	حاجی
تاریخ تولد	۱۳۳۳/۰۳/۰۵
محل تولد	بوشهر - دشتی
تاریخ شهادت	۱۳۶۱/۰۸/۱۶
محل شهادت	موسیان
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	—
تحصیلات	دوره ابتدایی
مدفن	خور موج

زندگینامه

زندگینامه شهید

اینک نهال سرسبز و لطیفی که در معرض شدید ترین طوفانها و سیلابها قرار داشت به درخت تنومندی مبدل شده که در رویارویی با رنجها و تلخیها و سردیها و گرمیها و شداید و ناملایمات روز بروز آبدیده تر گشته و سر سختانه با اضداد و جودشان به مبارزه می پردازد ولی این درخت عظیم هنوز نیازمند آن است که با خون شهیدان همچنان آبیاری شود تا بتواند استوار تر از گذشته در برابر دشمنان ایستادگی کند و این ممکن نیست مگر با تقدیم شهیدانی پاک و مؤمن و ایثارگر و از خود گذشته جانبازان متعددی چون کلاهدوزها و چمران ها ، جهان آراها و غفاریها و ایثار و ایمان شهیدانی چون یوسف زینبی ، مسعود حسین پور سلیمانی ، شهیدانی گمنام چون حسین موسوی و شهیدی چون عبدالرسول سلیمانی جان خود را نثار کردند تا نهال انقلاب اسلامی را بارور ساختند .

شهید عبدالرسول سلیمانی در سال ۱۳۳۳ در یک خانواده مستضعف و مذهبی در روستای زیزار چشم به دنیا گشود ، در سن ۱۶ سالگی برای امرار معاش به کویت رفت . چند سالی در آن کشور به کارگری پرداخت . فردی ساده و با ایمان و خوش قلب و مهربان بوده و علاقه زیادی به خاندان نبوت و ائمه اطهار داشت .

هنگامی که از امام یاد می کرد می گفت : جانم فدایش . با اینکه خواندن و نوشتن نمی دانست ولی از نظر آگاهی دینی فرد فوق العاده ای بود و مدتی در کویت عمرش را به کارگری گذراند . در سن ۱۹ سالگی به ایران مراجعت کرد . در این زمان با همسری که مورد علاقه اش بود ازدواج کرد و در آن زمان حکومت پهلوی ایشان را به خدمت سربازی فرا خواند . برای دوران سربازی به کرمان رفت . چون از همان ایام جوانی دل خوشی به رژیم شاهی نداشت بعد از مدت ۱۵ روز از پادگان فرار کرد و شب هنگام به نزد خانواده اش بازگشت .

سالها تحت تعقیب رژیم بود . رژیم آخرین فعالیت خود را بوسیله افراد مزدورش جهت دستگیری ایشان به کار برد ولی هیچ نتیجه ای نداشت . بالاخره شهید سلیمانی خدمت زیر پرچم شاهی را انجام داد . ایشان دوباره ناگزیر شد به کویت برود و در آنجا مدت چند سالی ماند و در سال ۱۳۵۶ به ایران بازگشت . تا اینکه انقلاب به حق امت مسلمان ایران به رهبری امام عزیز خمینی بت شکن به وقوع پیوست و نیز چون دیگر روستاییان کار را تعطیل می کرد و برای راهپیمایی علیه رژیم خون خوار گذشته شرکت می کرد .

شهید سلیمانی سرپرست گروه مقاومت شهید زینبی را به عهده گرفت و فعالیتهای خود را در این روستا انجام داد . از آنجایی که محیط روستا جواب گوی خواسته های معنوی او نبود در سوم ماه رمضان به شیراز اعزام و پس از دوره نظامی راهی جبهه های سر پل ذهاب شد . پس از نبرد چشمگیری همراه با همزمان خود برای فتح قله های بازی دراز عازم شد و در عملیات بازی دراز شرکت کرد . پس از چند ماه به خانه آمد ولی طاقت در خانه ماندن نداشت و دوباره در تاریخ ۱۳۶۰/۸/۱۶ راهی جبهه های جنوب شد . مدت زیادی به نبرد با بعثیون پرداخت و در حمله ای که از سوی عراق به تنگه چزابه شد در تاریخ ۱۳۶۰/۱۱/۲۳ از ناحیه سر مجروح و به بیمارستان شیراز منتقل گردید .

چند هفته ای پس از بهبودی چون طاقت ماندن در خانه را نداشت و خیلی زیاد به جبهه علاقه مند بود دوباره در تاریخ ۱۳۶۱/۳/۲۰ به جبهه اعزام شد و چند مدت با بعثیون به نبرد پرداخت و پس از چند ماه به خانه برگشت . ولی روح سرکش و مملو از عشق به الله چنان به او قوت داد که بی تابانه انتظار بازگشت به جبهه را می کشید .

لذا پس از مدتی عاقبت در تاریخ ۱۳۶۱/۶/۶ راهی جبهه های جنوب شد در آخرین نامه خود به خانواده اش نوشته بود که اگر من به توفیق شهادت نائل گشتم اگر هم سرم فرزندی به دنیا آورد پسر بود نام او را حسین

بگذارید و اگر دختر بود نام او را زینب بگذارید و بالاخره بعد از نامه اش در تاریخ ۱۶/۸/۱۳۶۱ در حین نبرد با بعثیون در حمله محرم که با رمز یا زینب (س) شروع شد، در جبهه موسیان بر اثر ترکش خمپاره به درجه رفیع شهادت نائل شد.

سجایای اخلاقی شهید از زبان برادران و خواهران شهید

شهید سلیمانی از لحاظ محبوبیت و جاذبه در خانواده بهتر از همه ما بوده همچنین از لحاظ تواضع و فروتنی، حجب و حیا، امانت داری و حفظ اسرار، سعه صدر، اخلاق در عمل، صداقت، صفا و صمیمیت و گشاده رویی، صبر و استقامت، وقت شناسی، نظم و انضباط، وفای به عهد در میان خویشان و اقوام و خانواده زبانزد همه بوده است.

حتی شهید در خصوص رعایت حقوق دیگران (حق الناس) چنان که در نامه هایی که برای همسرش می نوشت، یادداشت می کرد که هر نوع قرض و دین گرچه بسیار ناچیز بود تأکید می کرد که حتما پرداخت نمایید و حق و حقوقی بر گردن کسی نداشته باشم.

شهید با قرآن و دعا و نیایش، ارادت و معرفت به اهل بیت (ع) همراه با ولایت پذیری و انجام واجبات و ترک محرمات پایبندی خاصی داشت.

شهید با نهادهای انقلاب اسلامی بویژه بسیج همکاری و علاقه بسیار داشت چنان که همین علاقه بود که باعث شد در چند مرحله اعزام به جبهه شود.

ما از شهید جز خوبی و نیکوکاری چیز دیگری ندیدیم. او در روستا شخصیت مثال زدنی بوده است. مراسم تشیع و تدفین شهید در روستا با ازدحام بیش از حدی در گلزار شهدا امام زاده سلطان پیر هاشم روستا برگزار گردید. اکنون با گذشت سالها یاد و خاطره و نام شهید همچنان در روستا می پیچد.

همه خویشان، اقوام و دوستان و همسایگان همیشه از شهید به خوبی و نیکوکاری یاد می کنند و می گویند شهید آنچه آرزوی قلبی داشت به آن رسید. زبان ما قاصر از آن است که بتوانیم فضایل شهید را بر زبان آوریم و بنویسیم. از این که خانواده شهید هستیم بسیار افتخار می کنیم و از مسئولین و مردم می خواهیم که ادامه دهنده واقعی خون شهدا باشند و فرهنگ جهاد، شهادت و رشادت را با برنامه ریزی سنجیده به نسلهای آینده انقلاب انتقال دهند.

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

محمد رسول الله والذين معه اشداء على الكفار

سلام و درود بر شهیدان تمام عصرها از هابیل تا شهیدان بدر و احد و کربلای حسین (ع) و شهدای انقلاب راستین و مکتبی ها و سلام به رهبر عظیم الشان و مرجع و ولایت فقیه امام خمینی و سلام بر مجاهدان حقیقی اسلام، قلم به دستها تا سلاح به دستها در خط ا و اسلام راستین و سلام بر ملت شهید پرور ایران که طاغوتهای زمان را به لرزه در آورده است.

آری معبودا تو را حمد و سپاس که مرا به صراط مستقیم هدایت فرمودی و مرا جز سربازان امام زمان قرار دادی و هر زمان از عمل خویشتن غافل بودم و نمی دانستم که چه عملهایی می کنم. اما خدای بزرگ می خواهم که گناهان مرا که موجب فرود بلاها می شود بیامرزی ای صاحب اختیار مؤمنان، ای فریاد رس فریاد خواهان به فریاد ما محرومان برس و گناهان مان را ببخش. ای برادران عزیز و خواهران عزیز، پدر و همسر من، آدمی خوبی نبودم و شما را خیلی اذیت کردم. از شما می خواهم که مرا ببخشید و برای من گریه نکنید برای مظلومیت امام گریه کنید، برای مظلومیت دولت گریه کنید. برای مظلومیت سپاه گریه کنید، برای مظلومیت حزب ا گریه کنید، برای مظلومیت شهیدان گریه کنید و بعد از آنکه شهید شدم و جسد مرا آوردند مرا در قبرستان زینار کنار قبر مادرم بخاک بسپارید.

تو ای، پدر و خواهرم و برادرم و همسر من می توانید در تربیت اسلامی فرزندم کوشش کنید و از او یک انسان مبارز و جهادگر بسازید و پدران و مادران و خواهران عزیز اگر از این فرزند حقیرتان خطایی یا اذیتی دیده اید مرا ببخشید و از شما می خواهم که همیشه در راه خدا گام بردارید یعنی حتی قدمی که بر می دارید برای خدا باشد تا همیشه دین خود را به خدا ادا کرده باشید و همسر من چون در خانه من بودی و صاحب یک پسر شده ایم و در این خانه رنجها و اذیتها شده ای مرا ببخشید و حلالم کن.

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش

کی روی ره ز که پرسی و چرا چون باشی

((والسلام عبدالرسول سلیمانی)) ۶/۶/۱۳۶۱

این حقیر کبری سلیمانی همسر شهید عبدالر سول سلیمانی هستم. من و شهید سلیمانی چون هر دو در یک روستا بودیم لذا از همان دوران کودکی تا جوانی همدیگر را کاملاً می شناختیم به همین دلیل این شناخت ازدواج ما را آسانتر می کرد و چون من در رفتار و کردار شهید سلیمانی صداقت ، امانت داری ، پاکدامنی ، و همه صفات نیک انسانی دیدم لذا او را به همسری خود برگزیدم .

شهید حدود ۲۲ سال سن داشت و من در حدود ۲۳ سال سن داشتم که ازدواج کردیم . مراسم عقد و عروسی آنچنان ساده و بی آلاشی بود که حد نداشت و مراسم عقد ما دقیقاً بیست و نهم فروردین یکهزار و سیصد و پنجاه و چهار شمسی بود. و ما در حدود ۱۵ سال بیشتر یا کمتر زندگی سرشار از صفا و صمیمیت و همراه با معنویت داشتیم . البته متأسفانه بعد از گذشت سالها هر چند که یاد و خاطره او همچنان در ذهن و جانم زنده است ولی چون سوادی ندارم لذا تاریخ و سال آن زمان آنچنان یادم نیست . روح لطیف ایشان سرشار از مهربانی و صفا و صمیمیت بود.

اکنون با گذشت زمان یاد و خاطر او در زندگی مان زده است و حضور معنوی او را در زندگی حساس می کنیم . از این که همسر شهیدی داشتم که ادامه دهنده راه خمینی و نهضت حسینی بوده است بسیار خوشحالم هر چند که واقعاً زندگی برایمان سخت و دشوار می گذشت ولی آنچه خواست خدا بوده همان شده است.

پیام آنچنانی به مسئولین ندارم مسئولین خود ، بهتر می دانند که باید ادامه دهنده راه خون شهدا باشند و نگذارند که خون شهیدان پایمال شود ، و تا جان دارند برای اسلام و قرآن دفاع کنند.

کی رفته ای زدل که تمنا کنم تو را

کی بوده ای نهفته که پیدا کنم تو را

با صد هزار جلوه برون آمدی که من

با صد هزار دیده تماشا کنم تو را

فرزندان شهید

هنگام شهادت پدرم من (مجتبی سلیمانی) یک و نیم سال داشتم و خواهرم (زینب) هنوز متولد نشده بود . در آن زمان که پدرم به جبهه می رفت چون ما کوچک بودیم لذا خاطرات آنچنانی نداریم و سایه پدر را کمتر احساس کردیم .

از لحاظ ویژگیهای اخلاقی و از لحاظ پایبندی ایشان (پدرم) به انجام فرائض دینی و همچنین ارادت و توسل به ائمه طاهرین و اهل بیت آنطوری که از مادرم و دوستان و خویشان شنیده ام شهره خاص و عام در روستا بوده است.

همچنین در فعالیتهای اجتماعی، پدرم در همه مراسمات مذهبی، اعم از نمازهای جمعه و جماعت و تظاهرات ضد شاهنشاهی شرکت می کرد. آنطوری که از مادرم شنیده ام آرزوی پدرم برای آینده ما این بوده است که ما ادامه دهنده راه خون شهیدان و پیروی از خط امام و ولایت فقیه بوده است. رابطه پدرم با پدر بزرگها و مادر بزرگها و برادران و خواهران و بستگان بسیار صمیمی و دوست داشتنی بوده است. متأسفانه چون در زمان شهادت پدرمان چنان سنی نداشتیم لذا یاد و خاطرات آنچنانی بیاد ما نمانده است.

ما بعنوان فرزند شهید از سایر خانواده های شهدا^۱ و مسئولین و جامعه انتظار داریم که ادامه دهنده راه خون شهدا^۱ و پیرو خط امام و ولایت باشند و با زنده نگه داشتن یاد و خاطره شهدا^۱ فرهنگ جهاد و شهادت را برای همیشه و برای نسلهای خاص و آینده انتقال دهند و حرمت خون شهدا را حفظ کنند. و از اینکه فرزندان شهید هستیم بسیار خوشحالیم چرا که شهید و شهادت در این دنیا و آن دنیا افتخار بزرگی است که یک خانواده دارد لذا چون پدرمان ادامه دهنده راه نهضت خمینی و حسینی بوده است بسیار خرسندیم.

خاطرات

خاطره [۱]

ایشان اخلاق خوبی داشته و بسیار با ایمان بودند. هیچ گاه لباس نو نمی خرید و همیشه لباس وصله دار به تن می کرد ایشان به نماز اول وقت و نماز جمعه اهمیت زیادی می داد به طوری که هر وقت از جبهه بر می گشت با آنکه ما در روستای زیزار زندگی می کردیم روزهای جمعه به خورموج می آمد و در نماز جمعه شرکت می کرد. ایشان بار اولی که به جبهه رفتند هشت ماه طول کشید و وقتی که برگشتند به من گفتند که باید به زیارت شاهچراغ برویم چون من هر چه زودتر باید نذر را ادا کنم. ما هم به اتفاق ایشان به شاهچراغ رفتیم و بعد از برگشتن ایشان دوباره به جبهه رفتند که در همین مرحله زخمی می شوند و بعد از انتقال به بیمارستان به شهادت می رسند.

۱- به نقل از همسر شهید



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران